معرفت خداوند متعال: فطری بودن

۱. معرفت: علم به شیء‌ای همراه با اطمینان و ثبوت قلبی، که نیازی به برهان ندارد، که آن را قبلاً می‌شناختیم و دوباره باز آن را می‌شناسیم

۲. فطری
- فطر: یعنی خلق شدن. کردن یعنی ایجاد و پدید آوردن. شروع کردن
- منظور: شیاء در برابر اوست. که بشر از ابتدای خلقت با آن سرشته شده است (← معنای اسلام)
- آیات
  - روم ۳۰: فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها
  - بقره: ۱۳۵-۱۳۸: آیه صبغة الله
  - ابراهیم ۱۰: آیه أفی الله شک
  - حج ۳۰-۳۱: آیه حنفاء لله
  - عنکبوت ۶۱-۶۳: آیه لئن سألتهم
  - بقره ۲۱۳ آیه کان الناس
  - غاشیه ۱۷-۲۲: فذکر انما انت مذکر
  - نمل ۶۲: آیات بأساء ضراء
- روایات

۱. آیه فطرت: (فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها)

(۱) خداوند بندگان خویش را بدون هیچ گونه انحرافی به سوی اقامه وجه دین امر می‌کند

(۲) خداوند فطرت الهی به میان آورد، و بندگانش را بر ملازمت آن ترغیب می‌کند و از آنها می‌خواهد در این استوار باشند. که این فطرت منسوب خداست. و تغییر در این راه ندارد.

چون فطرت همه انسان‌ها است، تغییر بردار نیست

(۳) این دین تمام انبیاء است. که آیه: إنّ الدین عند الله الاسلام.

و در جای دیگر: آل عمران ۶۷: ما کان ابراهیم یهودیّا و لا نصرانیّا و لکن کان حنیفاً مسلماً.

۱) روایات ، که ذیل این آیه آمده:

کافی ج۲ ص۱۲ : فطرهم جمیعا علی التوحید.

توحید صدوق : ۳۲۹ : هی الاسلام فطرهم الله حین اخذ میثاقهم علی التوحید.

بحارالانوار ج۳ ص۲۷۸ : فطرهم علی التوحید عند المیثاق علی معرفته أنه ربهم. قلت: وخاطبوه؟ قال: فطأطأ رأسه ثم قال: لولا ذلک لم یعلموا من ربهم ولا من رازقهم

۲. آیه صبغة الله: (صبغة الله ومن احسن من الله صبغة ونحن له عابدون)

۱) در آیه قبل از این آیه ، خداوند به انها (مومنان) می آموزد که هدایت، برای کسانی که به خدا و آیه پیامبر الهی آورده اند ایمان دارد و فرقی میان انها نگذارد.

۲) صبغه : نشانه برای هر بنده، تا که نشانه مالک و معبود او است!

۳) می فهمانند که همه انسان ها بندگان خداوند متعال اند. و علامت خدا که آن منظور شده است.

۴) روایات:

تفسیر عیاشی ج۱ ص۶۲ : ابی عبدالله: الصبغة معرفة امیر المومنین بالولایة فی المیثاق

معرفت امیرالمومنین بدون معرفت خداوند حاصل نمی شود.

برداشت خودم: من از این دو روایت برداشت کردم: که خداوند تبارک و تعالی ما را بر معرفت خویش که در عوالم قبل آن اشنا هستیم، و خودش را به ما شناسانده. خلق شده ایم. ما فطرتا خداوند تبارک و تعالی را می شناسیم فقط چون خداوند ما را فراموشی داده است.

۳. آیه أفی اللّٰه شکّ : أفی اللّٰه شکّ فاطر السمٰوات والارض.

① شک درباره‌ی خداوند تبارک و تعالی را نفی کرده است.

② در روایات معتبر، خداوند به نحو در این دنیا بندگان را از معرفت خویش غافل کرده است. و پرده فراموشی بر سر آنها نهاده است - تا به وسیله پیامبران کنار زده شود. تا خداوند به وسیله رسولان بر بندگان هویدا شود.

③ انسان‌ها از حیث معرفت خداوند: [غافل: شک و تردید و انکار و تکذیب آن معنا ندارد. / متذکر: وقتی متذکر و متنبه است - خداوند را آشنا است که او فعل خداوند است. دیگر شک و تردید که معنا ندارد که به خود راه دهد.]

ولی می‌تواند. عناد و سرکشی کند و از آن روی گرداند، و در کارهای خویش به آن اعتنا نکند انکار و تسلیم نبودن و راه برای خود در کفر نیست که آن اختیار است.

④ معرفت خداوند مشمال فطری و اکتسابی نیست. که انسان‌های مکلف به تحصیل آن از طریق استدلال و برهان بوده باشند و در نتیجه شک و تردید در آن راه یابد.

۴. حنفاء اللّٰه: فاجتنبوا الرجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزور. حنفاء اللّٰه غیر مشرکین به.

① اجتناب از شرک به عمل حنیف ای است. و انحراف از آن نیست. چون با فطرت خود هماهنگ بوده است. ولی اگر شرک ورزد کسی از فطرت خویش منحرف گشته.

② روایات:

کافی ج۲ ص۱۲ : امام الباقر: الحنیفیة من الفطرة التی فطر اللّٰه الناس علیها لا تبدیل لخلق اللّٰه. قال فطرهم علی المعرفة به

③ حنیف بودن شامل فطرتی است که خداوند بر مردم سرشته است.

۵- آیهٔ لئن سألتهم: لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.

(۱) این آیه و آیات بعد این به صراحت می گویند که انسان ها خدا را می شناسند، و اگر تذکر به آنها داده شود اعتراف به ربوبیت او می کنند.

اما با این وجود می دانند که با هیچ یک از قوای ادراکی خود نمی توانند او را بشناسند. و هر وقت او را بخواهند درک کنند. و با همین جهت است که او را الله نامیدند. (با اینکه او را می شناسیم ولی از درک او با قوای ادراکی خود عاجز و ناتوانیم.

(۲) - حدیث زراره: قال رسول الله: کُلُّ مولودٍ یولد علی الفطرة یعنی: المعرفة بأنّ الله خالقه امام باقر
کذلک قوله: لئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولنّ الله (کافی ۲/۱۲)

- ما بعض الواحد که قال الذی اجتماع الألسُن علیها بالتوحید کما قال: (آیهٔ مذکور) (بحار الانوار ۳/۲)

(۳) این اجتماع در صورتی صحیح است. که معرفت خدای متعال تفکری و کسبی نباشد.
چون کسبی و تفکری نبودن با اتفاق همگان بر معرفت توحید سازگار نیست

۶- آیهٔ تذکر: فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ
و در آیهٔ دیگر به تذکر نشان می دهد: وهو الذی یُریکم آیاته و یُنزّلُ لکم من السماء رزقاً وما یتذکّر الا من ینیب (غافر ۱۳)

(۱) ذکر { یادآوری، ذهن سپردن
نسیان: فراموشی بعد از ذکر
تذکّر: ذکر بعد از فراموشی } لسان العرب

مثلاً انسان یک چیزی را یاد گرفت سپس فراموش کرد سپس بیاد آورد.
انسان که معرفت خداوند برایش حاصل شده است. در وقت با دنیا آمدن ناگهان فراموشی برایش غالب می شود سپس به وسیله پیامبر متذکر می شود و آیه ای که خطاب به رسول الله گفته است. که تو فقط متذکر هستی. که با معرفت فطری تذکر دهد.
از قرائن متوجه می شویم که تذکر به همان معرفت است و نه ایجاد معرفتی جدید. که سابقه ای نداشته.

۷- آیه کان الناس، کان الناس أمةً واحدةً فبعث الله النبیین مبشّرین ومنذرین.

① زمانی که مردم امت واحده بودن خداوند پیامبران را درحالی که منذر بودن مبعوث کرد.
اینجا می فهماند که پیامبران منذر امت واحد بودند.

② أمّة واحدة، خداوند یعنی پیامبران را فرستاد که امت واحده را متفرق کند.
اکثر مفسرین این امت واحده را واحد بودن بر اسلام می دانند. (دین حنیف)
ولی این صورت درست نیست چون در این صورت خداوند متعال برای چه کار پیامبران را برای انذار فرستاد.

③ ولی روایت امام صادق (ع) أمّة واحدة را اینگونه معنا می کند.
این امت واحده این گونه بودند که نه کافر بودند و نه مشرک: کان ذلک قبل نوح. قیل فعلی هدیً کانوا؟ قال: بل کانوا ضُلّالا. لم یکونوا علی هدیً کانوا علی فطرة الله التی فطرهم علیها لا تبدیل لخلق الله و لم یکونوا لیهتدوا حتی یهدیهم الله. أ ما تسمع یقول ابراهیم (لئن لم یهدنی ربّی لأکوننّ من القوم الضالّین) أی ناسیاً للمیثاق. تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۱۰۴

و در روایت دیگر در همان منبع:
کانوا ضُلّالا کانوا لا مؤمنین ولا کافرین ولا مشرکین.
<u>ضلال</u> یعنی کسی که هنوز انذار نشده است. پس مطرح نیست کافر - ایمان و شرک.
چون اگر تذکر شدن، و ایمان آوردن، مؤمن و اگر نیاوردند: کافر
و خداوند تبارک و تعالی انبیاء و ائمه اطهار را هوشیار و بیدار کردند تا ما را بیدار کنند اگر این چنین نشود کسی خداوند را نمی شناخت. و اینجاست. این روایت امام علی (ع) معنا شود
ولا یُعرفُ الله الّا بسبیل معرفتنا و نحن الاعراف یُعرّفنا الله یوم القیامة علی الصراط.
اگر اهل بیت نبودند که ما را انذار کنند ما اصلاً خداوند را نمی شناختیم چون فراموش کرده بودیم
و اهل بیت اند که با واسطه سبیل معرفت آنها به خدا می رسیم با تبعیت و تسلیم و تبعیت از آنها، و خداوند آن ها را برای شرکت داده و آنها را هوشیار کرده تا ما را هدایت کند.

و روایت تصریح دارد که مردم زمان نوح وقتی که منذر نداشتند گم بودند، نه کافر و مشرک.

چرا ما نمی توانیم خداوند را وقتی دنیا هستیم بشناسیم؟

جواب: معرفت ما محدود جسم زمان و مکان است. و چیزی غیر از این اینجور موارد

را چون محدود ایشیم درک نمی توانیم بکنیم.

پس خداوند را نیز اگر انبیاء و ائمه نبودند نمی توانستیم معرفت پیدا بکنیم حال که ما با

منذر کردن ائمه خداوند را می شناسیم. نه به صورت تصور بلکه با صورت تصدیق،

ما برای خدا جسم قائل نیستیم.

اهل بیت خداوند را با معرفت و عقل (برهان عقلی) به ما می شناسانند.

تیاج.

روایت دیگری در بحار الانوار ج ۱۱ ص ۳۹:

إنّ الله عزّ وجلّ خلق الناس على الفطرة التي فطرهم الله عليها لا يعرفون إيماناً

بشريعة ولا كفراً بجحود. ثمّ ابتعث الله الرسل إليهم. يدعونهم إلى

الإيمان بالله. حجة لله عليهم، فمنهم من هداه الله ومنهم من لم يهده.

۵ این خلال نه کافر اند نه مؤمن. بلکه خداوند طبق آیه از قرآن (إنّا هديناه السبيل

إمّا شاكراً و إمّا كفوراً) به آنها ما فرقش داده است. (اختیار) داده است که این که وقتی تذکر

انبیاء و ائمه اطهار به آنها رسید مؤمن شود و یا کافر.

و تا وقتی که اینها امر را نشناسند جزو هیچ کدام از اینها نمی شود البته که جاهل قاصر و مقصر تیر

اینجا مطرح است. و اگر مستضعفین باشند طبق فطرت شاید بروند بهشت

اینها بیرون آمدن از غفلت و تذکر معرفت نیز فعل خداوند است که با واسطه اهل بیت

روشن می شود.

۸- آیه ۶۲ نمل و ضراء: أمَّن يُجيبُ المضطرَّ إذا دعاه ويكشِفُ السوء.

۱) این آیه تشریف دلالت دارد که معرفت خداوند فطری همه انسان ها ست. و به همین جهت هنگام سختی و گرفتاری و ضعف و ناتوانی و قطع امید از مخلوق همگان به او روی می آورند.

۲) و همان روایت امام حسن عسکری: در تفسیر (بسم الله الرحمن الرحیم) الله اوست. که هر مخلوقی هنگام هجوم و سختی ها که امیدش از غیر خدا بریده می شود و از همه اسباب قطع می کند به او پناه ببرد. و روایت معروف امام صادق.

۳) در آیه بعد از این آیه: قُل أرأيتكم إن أتاكم عذابُ اللهِ أو أتتكم الساعةُ أغيرَ اللهِ تدعون إن كنتم صادقين.
در اینجا حالت انسان با معرفت فطری خویش روی می آورد.

۴) در بحث کان الناس گفتیم مردم بر معرفت خداوند مفطور شده اند. و خداوند با عمد برآنها فراموش عارض کرده است. تا از تعالیم پیامبران با معرفت خویش برسند - از این رو حجت با وجود ائمه بر مردم تمام می شود. و کافر و مومن ملبتا حجت و تذکر پیامبر واضح مشخص می شود.

سوال: اگر مومن و کافر بعد از حجت ائمه و تذکر آنها مطرح می شود پس چگونه در آیات بأساء و ضراء خداوند می فرماید که بعد از اینکه مشکلشان حل می شود کافر می شوند:

۱. عنکبوت: فلمّا نجّاهم إلى البرّ إذا هم يشركون. ۶۵

۲. اسراء: فلمّا نجّاكم إلى البرّ أعرضتم وكان الإنسانُ كفورا ۶۷

جواب: این آیات برای مشرکان است که بعد از حجت آوردن پیامبران مشرک شده اند و نه برای ضلال. و اتمام حجت برای مجازات اعمالشان است.

اما ضلال: که دعوت پیامبران هرگز به گوششان نخورده است هر چند در سختی و گرفتاری متوجه خداوند می شوند ولی نتیجه این توجه و نه کفر و شرک ایمان نیست البته این نکات را با توجه به آیه (کان الناس أمّةً واحدةً) تفسیرش را در این آیه (ما كنّا معذّبين حتى نبعث رسولا)

پس کفر و شرک که در این گونه آیات بعد از بیرون آمدن از گرفتاری ذکر شده شرک و کفر ابتدائی نیست بلکه برگشتن به شرک سابق است.

روایات:

۱. در بحار الانوار ج ۱۱ ص ۶۰:

حدیث: امیرالمؤمنین: واصطفی سبحانه من ولده انبیاء اخذ علی الوحی میثاقهم و علی تبلیغ الرسالة امانتهم لما بدّل اکثر خلقه عهد الله الیهم فجهلوا حقّه واتخذوا الانداد معه واجالتهم الشیاطین عن معرفته واقتطعتهم عن عبادته فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستأدوهم میثاق فطرته و یذکّروهم منسیّ نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ

① امیرالمؤمنین با این حدیث اشاره به هدف بعثت پیامبران می‌کند که تذکر معرفت و عهد خداوند در زمان یوم العهد است. که خداوند فراموشی بر آنان عارض کرده است که اگر پیامبران نبودند کسی خداوند را با یاد نمی‌آورد. و وقتی خداوند حکیم بخواهد کسی را به خاطر اعمالش مجازات کند اول باید برای آنان معلمانی بفرستد تا آنها را از غفلت بیرون آورد و هوای هدف (بندگی) را به آنها بیاموزند.

② ولی اگر گاهی پس از پیدا شدن فطرت شیاطین راه آن را ببندند و او را از عبادت خدا باز دارند در چنین مواردی نیز خداوند پیامبرانش را می‌فرستد که عهد خداوند را به آنها گوشزد کنند. و از آنها می‌خواهند که بر عهد خویش باقی باشند. سوره یس آیه ۶۰ و ۶۱ با این پیمان فرا می‌خواند.

۲. قال امام الصادق: کلّ مولود یولد علی فطرة. توحید صدوق ص ۳۳۱

و در حدیثی دیگر: ما من مولود یولد الّا علی الفطرة فابواه اللذان یهوّدانه و ینصّرانه و یمجّسانه وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۱۳۵

اگر انسان بدون تذکر پیامبران خداشناس نشود با تمایلی که از آن با تنها به حقیقت وجود خویش پی نمی‌برد بلکه او به ندای یهودیان و نصرانیان و مجوسیان که با او دمساز بوده ساخته اند منحرف خواهد شد.

۳- این روایت امام رضا توحید صدوق ۳۵

بالعقول تعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته

۱) عقد قلبی معرفت خداوند توسط عقل صورت می‌گیرد و با فطرت حجت خداوند بر خلق تمام می‌شود

(از شئون دینی مهم‌ترین حجت خداوند بر خلق که حاجت ما با وجود آن حجت شمرده می‌شود در این

حدیث شریف فطرت هم به عنوان حجت الهی است.

این دلالت می‌کند که خداوند خویش را بر انسان‌ها معرفی کرده است. و عقل هم به تنهایی در این جهت

کفایت نمی‌کند و انسان با نور عقل با معرفت خویش راه نمی‌یافت.

با وجود معرفت فطری انسان را به پیروی از فرمان‌های خداوند موظف می‌کند و تسلیم و خضوع و

بندگی در مقابل او را بر انسان لازم و واجب است.

۴- قول امام صادق در معنای (قل هو الله احد) در کتاب کافی ج ۱ ص ۹۱.

معروف عند کل جاهل

و یلاحظ ما زندانی: توجه همگان اعم از مومن و ملحد را به خداوند متعال در هنگام گرفتاری و سختی‌ها

دلیلی بر فطری بودن معرفت خداوند است.

در آیات قرآن: نمل ۱۳-۱۴: فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین و جحدوا بها و استیقنتها

انفسهم ظلما و علوا.

ورد ما آیات خداوند را انکار می‌کند.

۵- امیرالمومنین در علل الشرایع ج ۱ ص ۲۴۷

ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله سبحانه و تعالی الایمان به و برسوله والجهاد فی سبیله

فانه ذروة الاسلام و کلمة الاخلاص فانها الفطرة

اینجا کلمة الاخلاص را همان فطرت دانسته شده است.

۶- امام حسین در رجال کشی ص ۱۱۴: نحن و شیعتنا علی الفطرة التی بعث الله علیها محمداً ۱۰

① اهل (ع) همه را با تذکر باز می دارند ولی آن کسانی که به تذکر عمل و گوش نمی شوند و گوش می دهند شیعیان اند بالحقیقه:

③ تنها مسیر توحید و معرفت فطری ولایت اهل بیت (ع) اند.

۷- امام باقر در الکافی ج ۱۲ ص ۲۸۲: کانت شریعة نوح أن یُعبَدَ الله بالتوحید والاخلاص وخلع الانداد وهی الفطرة التی فطر الناس علیها وأخذ الله میثاقه علی نوح وعلی النبیین أن یعبدوا الله تبارک وتعالی ولا یشرکوا به شیئاً.

① همین که این روایت نشان می دهد که خداوند از بندگان پیمان گرفت که توحید ونفی شرک کنند.

۸- امام صادق: الکافی ج ۱ ص ۳۷: کان ابراهیم فی شیعته علی الفطرة التی فطر الله عزوجل الخلق علیها حتی هداه الله الی دینا واجتباه.

① در آیه کان امة واحده بیان کردیم که مردم قبل نوح ضلال بودند و بر هدایت نبودند. در حضرت ابراهیم نیز همین مسئله است. که خداوند ما نند مردم نوح بر فطرت خویش مفطور کرد تا آنکه خداوند آن را هدایت کرد. ولی درست نیست

③ فطرت مراتبی دارد. پیش از آنکه انسان به مراتب عالیه فطرت برسد در مراتبی تحت یا سر می برد هر چند مراتب عالی هدایت را در حقیقت خود دارد ولی به دلیل بی توجهی و غفلت از آن نسبت به مرتبه عالی هدایت بر فطرتی است.

با توجه به اینها موضوع حضرت ابراهیم، در کنار گزینش با نبوت قرار گرفتنا

③ مراد از فطرت در اینجا مراتب عالی است.

۹- امام رضا در الکافی ج ۱ ص ۱۳۶:
الحمد لله الملهم عباده حمده وفاطرهم علی معرفته ربوبیته

احادیث فطرت عقول بر توحید:

۱. امام صادق: در بحار الانوار ج ۹۱ ص ۲۷۴:

أسألك بتوحيدك الذي فطرت عليه العقول،

۲. امام باقر از امیر المومنین: بحار الانوار ج ۱۰۲ ص ۴۰۳:

اللهم خلقت القلوب على إرادتك و فطرت العقول على معرفتك

۳. امام صادق: بحار الانوار ج ۱۰۱ ص ۱۰۵:

يا ربِّ أيُّ الأعمالِ أفضلُ عندك؟ فقال: حُبُّ الأطفال، فإنّي فطرتهم على توحيدي فإنْ أمتُّهم أدخلتهم برحمتي جنّتي

این حدیث کامل اشاره دارد که با این روایت کل مولود يولد على الفطرة، که خداوند می گوید زمانی که قبلا در دنیا از دنیا کنم در کودکی با بهشت می روند چون بر فطرت اصل هستند

روایت دیگری تیز هست: در خصال ۲۸۳: کافی ج ۳ ص ۲۴۸

خداوند در روز قیامت آنگاه که می خواهد مومنان را به بهشت و کفار را به جهنم وارد کند، کم خردان مستضعفان، دیوانگان، اطفال و آنان را که در زمان فطرت به دنیا آمده و در همان دنیا از دنیا رفته باشند با ملک آتشی و امر به دخول در آن امتحان سپس اطاعت کنندگان به بهشت و دیگران به جهنم می برد.

احادیث مفطور شدن حیوانات بر معرفت خدا

۱. امام زین العابدین، کافی ج ۶ ص ۵۳۹:

ما بُهِمَت البهائمُ فلم تُبهَم عن أربعٍ: معرفتها بالرب و معرفتها بالموت و معرفتها بالأنثى من الذكر و معرفتها بالمرعى من الخِصب

روایات زیاد است. ذکر نمی کنم.

نقش عقل در توحید.

طبق روایت امام رضا در توحید صدوق: ص ۳۵

بالعقول تعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته

شناخت معرفت خداوند به وسیله عقل است. که عقد و ثبوت پیدا می‌کند در فطرت.

حتی اگر معرفت خداوند با وسیله تنها فطرت (از موقع افطرار) عقد و حاصل شود.

باز هم عقد نمی‌شود تا عقل اثبات نمی‌شود.

بلکه به عبارت دیگر ما به وسیله عقل است. که ما به فطرت‌ای که خداوند ما را بر آن خلق

کرده است می‌رسیم.

متذکر کردن (یا همان معرفت فطری) به این معنا نیست که ما دیگر با عقل کار نداریم.

بلکه به این معنا است. ما در عالم قبل خداوند ما را با آن معرفت خویش متذکر کرده

است. یا نفس خویش را بر ما شناسانده است. حال ما که در این دنیا آن عهد یا معرفت

را بر ما فراموش زده است. از چه راه هایی می‌توانیم بدست بیاوریم..

۱. عقل: حجت درون

۲. امام: حجت برون: وظیفه امام این است که ما را بر معرفت تذکر دهد.

و یا به وسیله عقل یا به وسیله معرفت. (اول) یا به عبارت دیگر امام به وسیله عقل معرفت

(اول) را بیدار از غفلت می‌کند.

و وظیفه امام زیاد است. حال این یکی کافی است که نقش امام در این زمینه تیز

بررسی شد. که

۱. تبیین هدف خداوند.

۲. چگونگی رسیدن به هدف خداوند - حلال و حرام ...

بعد از آنکه به آیات و روایاتی که درباره توحید و معرفت فطری پرداختیم

و فهمیدیم که خداوند تبارک و تعالی از ما عهد و میثاق گرفته است. و نفس خویش را برما

شناسانده است.

با روایات و دلائلی از این بحث می پردازم.

وقتی خداوند متعال نفس خویش را بر بندگان شناساند و فرمود: (ألستُ بربّکم) قالوا (بلی)

واین شناساندن نفس خویش و گرفتن عهد و میثاق بستن او تا روز قیامت برای این

چنین بود که بندگان بر خداوند هیچ حجتی نداشته باشند. که گفتند (تقولوا إنّما أشرک

آباؤنا). را دیگر نگویند.

زیرا اگر چنین نبود وانسان مستقیماً و بدون هیچ سابقه ای به تدریج پا به دنیا می نهاد

می توانست. مدعی غفلت از خدا گردد چون این دنیا خانه حجاب ها و غفلت

است، و نیز می توانست. مدعی تاثیر پدران و محیط در ایمان و کفر شود. چون در

دنیا ممکن است، دین پدران و محیط جامعه بر دین فرزندان تاثیر گذار باشد.

حال این مسیر ممکن است، که خداوند به خاطر ناحق (شرک) ما را بازخواست کند در صورتی

که حق را به ما نشان نداده است. و چون بر ما غفلت عارض کرده است

پیامبران و اهل بیت را به سوی ما فرستاد که ما را از غفلت بیرون آورند و (تمام) حجت کند

و روایات تصریح دارند که اگر خداوند نفس خویش را بر بندگان معرفی نمیکرد هیچ کس خداوند را

نمی توانست بشناسد،

۱۲) باقر: کافی ۲/ ۲۰ ح ۱۲

أخرج من ظهر آدم ذرّیته الی یوم القیامة فخرجوا کالذّرّ فعرّفهم وأراهم نفسه

ولو لا ذلک لم یعرف أحد ربه

این همین دلیل عقلی ماست،

خداوند بر فرض که خودش را بر ما شناسانده است. و قفل غفلت نیز بر ما عارض کرده

است. نمی تواند از ما بازخواست کند که چرا شرک ورزیدیم،

این روایت تصریح هم بر شناساندن خداوند نفس خویش را و هم گرفتن عهد و میثاق

بر معرفت خویش و شرک نورزیدن. و تبعیت انبیاء و ائمه.

و در این صورت است. که می تواند خداوند بازخواست کند از خطا از معرفت خویش از معرفت

تذکر انبیاء و ائمه،

و اگر این چنین نبود یعنی عهد نمی گرفت خداوند بر معرفت خویش و یا ما بدون معرفت قبلی

پا به دنیا میگذاشتیم، دیگر خداوند نمی توان بازخواست نداشت بر شرک و کفر ما. حتی با وجود

تعالیم ائمه اطهار (علیهم السلام). باید عهدی باشد تا توان بازخواست داشته باشیم.

و نکته دیگر آن است. که باید معرفت باشد و بعد عهد گرفته شود

و اگر عهد بود و معرفت نبود از چی موضوعی عهد گرفته شده است. و عهد از شرک

نورزیدن به خدا باشد، مگر ما خدا را می شناختیم که بتوانیم با تذکر عهد با آن عمل کنیم

و شرک را این خدا پرستی می دانیم و آن را معرفت خداوند می دانیم.

سوال: آیا با عقل می‌توان معرفت خدا را بدست آورد؟

جواب خودم: اول باید ببینیم تعریف عقل چیست و عقل چه قدرتی دارد.

عقل همان طور که در روایات باب عقل کافی است. و خودمان آن را فهمیدیم. عقل یعنی وسیله ای برای کسب معرفت و راهنما به خیر و شر (دعوت کننده) در این طور که هست. خداوند عقل را خلق کرده است. خلق (قدر) محدود کردن است. وقتی محدود شد دیگر به غیر نامحدود دسترسی ندارد.

بلکه خداوند عقل را آورده است. به بشر که راه خیر و شر و نفع و ضرر را برساند. و دعوت به آن کند و تعریف کند که درک معرفت خویش بکند.

بلکه وظیفه عقل، تسلیم و استسلام است. (تصدیق - خضوع). راهنمایی می‌کند که خدا مالک توست باید حرف خدا را گوش کنی مثلاً که کار عقل این است.

وقتی خدایی شناخته شد، بنابر تبعیت چه معنا دارد. یا کاری که خدا از او خواسته را بفهمد یعنی درک پیامبر و حجت که راه آن از طریق معجزه است. پس با عقل که معجزه با آن تعاریفی که ذکر کردند شناخت تبعیت می‌کند / یعنی عقل حکم به تبعیت می‌دهد / دعوت می‌کند.

و هرکس که گفت: من رسول خدام در تاریخ کسی درباره خدا اعتراض نکرد بلکه گفتند دلیل بیاور. یعنی خدا برای همه ثابت بود بلکه سرکشی و تبعیت از رسول های خداوند بود.

معجزه نیز با علم درک می‌شود که این کار از بشر ساده نمی‌شود پس عقل حکم می‌کند یعنی دعوت می‌کند که از آن صاحب معجزه تبعیت کند.

وقتی از بشر ساده نمی‌شود، یعنی پشت آن خدا است. وقتی خدا تعریف شده است. این حکم دیگری معنا است. که این از طرف خدا آمده که تبعیت باید بشود.

این براهین اثبات خداوند را من فکر می‌کنم این است که اینها عقلی نیست بلکه علمی است.

علم و عقل مکمل یکدیگراند.

عقل دعوت به چیزی نمی‌کند که درباره آن علم ندارد. تیز دعوت به تبعیت شخص تیز نمی‌کند.

عقل کارش دعوت است در تمام مسائل عملی. مثلاً در تلف: من مخلوق‌ام باید تبعیت خدا بکنم یا الکی بچرخم.

نظر کامل من درباره توحید فطری در بحث با سعید ۹۸،۸،۲

من توحید فطری را این طور معنا می‌کنم. که خداوند ویژگی را در ما قرار داده است. تا بتوانیم با معرفت خدا برسیم. و این معرفت عقلی است.

و روایات اهل بیت علیهم السلام که می‌گویند اگر معرفت فطری نبود نمی‌توانستیم به معرفت خداوند برسیم و روایتی که مفطور کرده است. عقل ما را بر توحید. من با این معنا می‌گیرم که خداوند قدرت را به ما داده است. تا بتوانیم با معرفتش برسیم با عقل. که در سرشت ما قرار داده است.

به این طریق که مثلاً هرکسی با عقل می‌فهمیم از مصنوع به صانع برسیم. حال این را برای ما مفطور کرده است. یا قرار داده است.

اگر خداوند این را برای ما قرار نمی‌داد اصلاً نمی‌فهمیدیم.

بعد اگر روایتی به من رسید که تذکری به معرفت یوم الست می‌رسد قبول می‌کنم و اگر هم برسد خداوند با چه واسطه‌ای به ما فهماند که خالق ما است. جز این است که به ما فهماند ما مخلوقیم و هر مخلوقی خالقی می‌خواهد و خالق شما منم. باز این شد عقلی

حال من خودم شک دارم که در عالم ذر با صانعش به ما فهماند که صانع دارید اولین صنع که بپذیرند صنعش خود ماییم. این روش عقلی بود چون با به خودش نگاه کرد بعد فهمید صانعی دارد این راه را معلوم است خداوند برایش محقق کرد

و کل مولود یولد علی الفطرة که این فطرت را من اینگونه تفسیر می‌کنم که قدرت که منظور دین اسلام را قرار داد که با اسلام گرایش پیدا کند حتی در حالت یهودی که

فقط یک نکته اهل بیت تذکر می‌دهند یا چیزی می‌دهند. فقط به معرفت فطری که خداوند ویژگی شناخت را در ما ایجاد کرده است. که می‌فهمیم هر مصنوع صانعی دارد غیر از خودش فقط این را عقل می‌فهمد

که هم با روایات سازگارتر است. هم با عقل

معرفت: بحث لغت و مفهوم دین:

عرف: یعنی شناساندن؛ عرفت الشیء: شناساندن [illegible] فلانم را؛

و یا فلانی را شناختم. به چه صورت؟ یعنی به آیات و نشانه‌هایی که این آدمی که من

تا حالا ندیده بودم و در دلم اضطراب داشت که این کیست بعد وقتی به وسیله و نشانه او را

شناختم در دلم آرامش ایجاد شد به این می‌گویند معرفت که اگر یکبار دیگر او را دیدم به وسیله و

آیه‌ها او را بشناسم.

پس چه مشکلی دارد که این معرفت به وسیله و آیه حاصل باشد و با برهان عقلی؟

بعد از آیه و نشانه به خداوند پی می‌بریم. که آقامان امیرالمؤمنین می‌فرمایند من آیة الله العظمی

هستم که از او پی به خداوند می‌بریم و راه رسیدن به خداوند از طریق آیه است. که واقعاً آیه

اهل بیت علیهم السلام اند. که به فرمایش امیرالمؤمنین کسی از ما نیز ما به خدا [illegible]

را عبادت [illegible]. البته مضمون است این روایت که من باب حجت